

## قله های شعر نیما

### مهدی عاطف راد

در اندیشه شاعرانه و شعر اندیشمندانه نیما چند اندیشه بنیادی هست که در برخی از شعر های کوتاه و نیمه بلندش مطرح و به تدریج پرورده و پخته می شود تا این که سرانجام، در یکی از بلند ترین قله های کوهساران شعرش، در نهایت کمال، بیان می گردد و شکل نهایی خود را پیدا می کند.

نیما اندیشمند شاعری آرمان گراست که ذهنش سرشار از دردها، دغدغه ها، ایده ها، آرمان ها و اندیشه های اجتماعی است. شعر او زبان بیان این درون مایه های ذهنی ست. اندیشه ها و ایده های نیما به طور کامل برخاسته از ژرفای جان و اعماق روان او هستند و واکنش مستقیم زخم های ژرف جان زجر کشیده اش. دردها و زخم هایی که او را گاه به ناله و گاه به فریاد وا می دارند و شعرهای او بازتاب هنرمندانه این ناله های گنگ و فریاد های رسا هستند که به زیباترین شکل ادبی بیان شده اند.

نیما با استناد دو اثر منثور خویش، «حرف های همسایه» و «ارزش احساسات» و هم چنین با توجه به برخی از نامه ها و شعرهایش، هدف خود را به روشنی می بیند و راه خود به درستی می شناسد. او می داند که در پی چه می جوید و چه می خواهد. این شاعر اندیشمند دارای ساختار فکری منظم و محکمی است متکی بر بنیان چند اندیشه زیر بنایی، که همیشه و در تمام طول زندگی آگاهانه- شاعرانه اش، ذهن و روان او را به خود معطوف و مشغول می کند. این اندیشه ها مهم ترین دغدغه های ذهنی او را تشکیل می دهند. اغلب این اندیشه ها این گونه به کمال می رسند: ابتدا در شعرهای کوتاه او بازتاب طرح وار و اتودیک می یابند، و سپس در شعرهای نیمه بلند او پخته و پرورده می شوند، و در نهایت، در یکی از قله های شعرش، در اوج زیبایی نمودار می شوند. و پس از آن، باز هم در برخی از شعر های کوتاه و نیمه بلند بعدی، همچون پس موج ها، بازتاب های کوتاه و بلند یافته، با تناوبی موج وار، تکرار می شوند.

بنابراین شعر های گوناگون نیما، از کوتاه و نیمه بلند تا بلند، کم و بیش، عرصه تجلی این اندیشه های بنیادین و دغدغه های جانسوز هستند و آن گاه که به حد لازم پرورده شدند، در یکی از شعر های اصلی اش، به عالی ترین شکل متجلی می شوند.

این اندیشه های بنیادی کدامینند؟ و در کدامین قله های شعر نیما عالی ترین شکل بروز خویش را یافته اند؟

1- موضوع کشمکش های درونی و در گیری های هولناک نیروهای ستیزنده روان که شعله های انقلابی فکری- روحی شاعر را فراهم می کند:

« قلم در دست من مردد است. حواسم مغشوش است. چرا در این حوالی تاریک شب مرا صدا می زنند؟ از من چه می خواهند؟ هیچ! انقلاب مرموز قلب ناچور را... چرا شعله های قلب من این قدر ممتد است؟ این آتش چرا خاکستر نمی شود؟... خیلی دل واپس هستم، نمی دانم چرا، مثل مقصری که می خواهند او را به محبس ابدی بسپارند. حس می کنم انقلاباتی در زندگی به من نزدیک است...»  
(از نامه های نیما به همسرش)

با دگر سان زندگانی زندگانی می کنم من  
زانچه روزی در پی اش می رفتم اکنون می گریزم  
من بدان حالت رسیدستم که با خود می ستیزم

بهترین و والاترین نمونه بروز این مضمون را در منظومه «خانه سریویلی» می بینیم.

2- اندیشه دگرگون ساز که در تاریکناهی ذهن شاعر چراغ روشن رهنما بر می افروزد، و او را همراه خویش به راه تابناک فردا رهنمون می شود:

« دست به آن آفتاب انداختن که روزی خانه تاریک مرا روشن کرد و پس از یک غمناکی لذت بخش و شیرین، نفسی تازه کشیدم. این حالی بود که گذشت و توفیقی که در زندگانی باید چشم به راه رسیدن آن بود.»  
(نامه نیما به مناسبت تجدید چاپ منظومه افسانه)

در شب سرد زمستانی  
کوره خورشید هم چون کوره گرم چراغ من نمی سوزد  
و به مانند چراغ من  
نه می افروزد چراغی هیچ  
نه فرو بسته به یخ ماهی که از بالا می افروزد  
من چراغم را در آمد رفتن همسایه ام افروختم در یک شب تاریک  
و شب سرد زمستان بود

عالی ترین جلوه این مضمون را در منظومه «مانلی» می یابیم.

3- موضوع زندگی زحمتکشان و رنجبران فرودست جامعه، آن محرومان که نان خود را با عرق جبین و مشقت بسیار به دست می آورند و پایمال فقر و تهیدستی هستند:

« معتقد باشید که در عالم ، یک محبت نوعی هم هست. من که می بینم به ضعفا چه می گذرد، چطور می توانم راحت بنشینم، در صورتی که خودم را اقلأ انسان خطاب می کنم؟»  
( کشتی و طوفان )

کار من صید در آب  
و ندر امید چه رزقی ناچیز  
همه عمرم به هدر رفته بر آب  
تنگ روزی تر از من کس نیست  
در جهانی که به خون دل خود باید زیست  
رنجم از چند فراوان تر از رنج کسان در مقدار  
من مردی ام بی تاب و توان، کز هر کس  
کمترم برخوردار.

این موضوع والاترین شکل بروز خود را در شعر « کار شب پا» پیدا کرده است.

4- مضمون شب تاریک، سیاه دل و خفقان آور حاکم بر سرزمین شاعر، و سپیده دم روشنی که در بطن آن، اگر چه به صورت نارس نطفه ای خاموش، در حال رشد است:

هست شب یک شب دم کرده و خاک  
رنگ رخ باخته است  
باد، نو باوه ی ابر، از بر کوه  
سوی من تاخته است  
هست شب، همچو ورم کرده تنی گرم در استاده هوا  
هم از اینروست نمی بیند اگر گمشده ای راهش را  
با تنش گرم، بیابان دراز  
مرده را ماند در گورش تنگ  
به دل سوخته من ماند  
به تنم خسته که می سوزد از هیبت تب  
هست شب، آری شب.

این مضمون عالی ترین شکل بروز خود را در منظومه « پادشاه فتح» متجلی نموده است.

5- فریاد رسای بیدار باش. آوای بلند مژده بخشی که بشارت صبح تازه رس را می دهد که در راه آمدن است و بسیار نزدیک:

« هنوز صبح نشده، با این که خروس می خواند و نوای او سنگ را بیدار می کند. در تاریکی با چشم دست و پا چشم سر و پا باید کاوید که کی خوابیده است، کی بیدار.»  
(نامه نیما به مناسبت تجدید انتشار منظومه افسانه)

قوقولی قو، گشاده شد دل و هوش  
صبح آمد. خروس می خواند  
همچو زندانی شب چون گور  
مرغ از تنگی قفس جسته ست  
در بیابان و راه دور و دراز  
کیست کو مانده، کیست کو خسته ست؟

شیواترین و رسا ترین بیان این موضوع را در بلند بانگ گویای « ناقوس» می توان شنید.

6- سخنگویان و پیام آوران شعر نیما: اینان که جانوران و به ویژه پرندگان و حشرات هستند، به چند دسته تقسیم می شوند. برخی از آنان سخنگویان شعر نیما هستند، حرف های دل او را می زنند و پیام شعرش را می رسانند. برخی از آنان مخاطبان نیما هستند و نیما را با آن ها گفتگو هاست. برخی دیگر نمایندگان خصوصیت های روحی و رفتاری گوناگونی هستند که برای نیما دلپسند یا ناخوشایند است. و معدودی از آنان خود نیما هستند.

از بر این بی هنر گردنده ی بی نور  
هست نیما اسم یک پروانه ی مهجور  
مانده از فصل بهاران دور  
در خزان زرد غم  
چا می گزیند  
بر فراز گلبنان دل بیفسرده نشیند.

عالیقدر ترین شخصیت شعر نیما، که والا ترین قهرمان شعر او نیز هست، « مرغ آمین» است.

با نگاه از این زاویه دید به چشم انداز کوهستانی شعر نیما، منظومه های خانه سریویلی- مائلی- کار شب پا- پادشاه فتح - ناقوس و مرغ آمین را بلندترین قله های شعر نیما می بینیم.

\*\*\*\*\*